

### چکیده

مبحث هسته و وابسته و انواع وابسته‌ها از جمله مباحث کتاب‌های زبان فارسی دوره دبیرستان است. در دستور زبان، وابسته یا وابسته‌ها هستند که جملات را گسترش می‌دهند. در این مقاله، علاوه بر مباحث یادشده، با موصول و انواع آن و بندهای موصولی بیشتر آشنا می‌شویم.

نویسنده‌ی مقاله داریوش تاج‌الدینی از همکاران و نویسندگان مجله هستند که پیش‌تر نیز مقالاتی دستوری از ایشان در مجله به چاپ رسیده است.

**کلیدواژه‌ها:** وابسته، هسته، زبان فارسی، بند تحدیدی، بند موصولی گزاره، پای معرفه و قید نفی یا تأکید.

موجودی فانی که سخن هم می‌گوید، می‌رسیم. بدیهی است که این موجود «انسان» است؛ زیرا انسان تنها موجودی است که هم فانی است و هم سخن گو. در حقیقت، با اضافه کردن یک رشته اطلاعات، به وسیله‌ی وابسته‌ها، مصداق گسترده‌ی کلمه به مصداق گسترده‌ی واژه به مصداق بسته‌تر می‌گراید؛ تاجایی که ممکن است به مصداق کاملاً بسته منتهی شود و سرانجام به «مفهوم» برسد.<sup>۱</sup>

برای مثال، واژه‌ی «زننده» را در نظر بگیرید. این واژه مصداق‌های بسیار وسیعی دارد؛ طوری که هر موجود زنده‌ای را شامل می‌شود. اگر واژه‌ی «زننده» را با وابسته‌ی «میرنده / میرا» همراه کنیم، مصداق کلمه را از گستردگی مطلق خارج کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که آن موجود زنده، فانی است. وقتی هم که وابسته‌ی «گویا» را بر آن می‌افزاییم به

در کمتر جمله‌ای است که واژه‌ای را بدون وابسته یا وابسته‌هایی به کار ببریم؛ زیرا وجود وابسته یا وابسته‌ها «مصداق گسترده»ی کلمه را به «مصداق بسته» و محدود تبدیل می‌کند. هر قدر تعداد وابسته‌ها بیشتر باشد، مصداق گسترده‌ی واژه به مصداق بسته‌تر می‌گراید؛ تاجایی که ممکن است به مصداق کاملاً بسته منتهی شود و سرانجام به «مفهوم» برسد.<sup>۱</sup>

برای مثال، واژه‌ی «زننده» را در نظر بگیرید. این واژه مصداق‌های بسیار وسیعی دارد؛ طوری که هر موجود زنده‌ای را شامل می‌شود. اگر واژه‌ی «زننده» را با وابسته‌ی «میرنده / میرا» همراه کنیم، مصداق کلمه را از گستردگی مطلق خارج کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که آن موجود زنده، فانی است. وقتی هم که وابسته‌ی «گویا» را بر آن می‌افزاییم به



# پایه و وابسته‌ها

### بند تحدیدی (defining clause)

مثال: دکتری که همسایه‌ی ماست، ز به عیادت من آمد.  
بند تحدیدی بندی است وصفی که برای کردن موصوف می‌آید و نمی‌تواند حذف شود.

### بند تبیینی (non-defining clause)

دکتر افلاطون که همسایه‌ی من است، روز به عیادت من آمد.

بند ناتحیدیدی بندی است وصفی که اگرچه اطلاعاتی درباره‌ی موصوف خود می‌دهد، ولی معنی آن را محدود نمی‌کند، برای مشخص کردن آن ضروری نیست و می‌توان آن را حذف کرد.<sup>۳</sup>

در مثال یاد شده، با استفاده از پیوند نحوی<sup>۴</sup> با بند تحدیدی، توانسته‌ایم «گروه اسمی» را کاملاً محدود، بسته و مشخص کنیم و به صورت معرفه درآوریم. به علاوه، با استفاده از پیوند نحوی با بند غیر تحدیدی، توانسته‌ایم توضیحاتی اضافی درباره‌ی «گروه اسمی» بدهیم و آن را مشخص‌تر کنیم؛ زیرا کلمه‌ی «دکتر» به واسطه‌ی اضافه شدن به اسم خاص (افلاطون) معرفه شده است و دیگر نیازی به نشانه‌ی معرفه ندارد.

۴. بنا بر گفته‌ی دستورنویسان، از راه پیوند نحوی می‌توانیم با استفاده از واژه‌های دیگر، «گروه اسمی» را معرفه کنیم. این واژه‌ها، وابسته‌های پیشین «این» و «آن» هستند.

مثال: این کتاب، برای مطالعه جالب است.

۲-۱. در متون قدیم وابسته‌ی پیشین دیگری نیز وجود دارد که عبارت است از: هر + آن (صفت اشاره). ترکیب «هرآن» در مثال‌های زیر دیده می‌شود:

هر آن شمع‌ی که ایزد بر فرزند

هر آن کس پف کند سبیل بسوزد

(بوشکور)

هر آن باغی که نخلش سر بدر بی

مدامش باغبان خونین جگر بی

(باباطاهر)

«هر آن شمع‌ی که ایزد بر فرزند...» یعنی، از میان همه‌ی شمع‌ها آن شمع‌ی که ایزد بر فرزند... «هر آن باغی که نخلش سر بدر بی...» یعنی، از میان همه‌ی باغ‌ها آن باغی که نخلش سر بدر بی... .

بنابراین ترکیب «هر آن» به واسطه‌ی «ستن» آن را معرفه می‌کند و از خود را معرفه ساخته است؛ اما واقعاً جز این است؛ زیرا آن‌چه باعث معرفه شد شمع و باغ شده، و «هر آن» در کنار «هر» بند تحدیدی است.

۳. اگر بپذیریم که در «هر آن» در جمله‌ای به واسطه‌ی بند تحدیدی «آن» را قرار داد، بنابراین در جمله‌هایی نظیر مثال‌های زیر هم می‌توان همین کار را کرد: الف) هر انسانی که ایرانی هست، آسیایی است.

که می‌توان گفت: هر [آن] انسانی که ایرانی هست، آسیایی است.

ب) همه‌ی انسان‌هایی که ایرانی هستند، فارسی صحبت نمی‌کنند.

که به واسطه‌ی بند تحدیدی می‌توان گفت:

همه‌ی [آن] انسان‌هایی که ایرانی هستند، فارسی صحبت نمی‌کنند.

پ) بعضی از آسیایی‌هایی که در شهر لندن زندگی می‌کنند، ایرانی هستند. که به واسطه‌ی بند تحدیدی می‌توان گفت:

بعضی از [آن] آسیایی‌هایی که در شهر لندن زندگی می‌کنند، ایرانی هستند.

۳-۱. در منطق، گزاره یا کلی است؛ مانند هر انسانی که ایرانی هست، آسیایی هست.

جزئی است؛ مانند بعضی از آسیایی‌هایی که در شهر لندن زندگی می‌کنند، ایرانی هستند. یا فردی است؛ مانند: عمرو / او آسیایی است.

در گزاره‌های کلی، سوره‌های «هر»، «همه»، «هیچ» و مترادفات آن می‌آید، و در گزاره‌های جزئی از سوره‌های «بعضی» و

«برخی» استفاده می‌گردد. در گزاره‌های کلی اظهاری که می‌کنیم، کلی است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «هر انسانی که ایرانی هست، آسیایی است»، یعنی «همه‌ی انسان‌هایی که ایرانی‌اند، آسیایی هستند».

در گزاره‌ی جزئی، «بعضی و برخی» به معنای «لا اقل یکی» است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «بعضی از آسیایی‌هایی که در زندگی می‌کنند، ایرانی هستند»؛

یعنی لا اقل یک آسیایی باید باشد که ایرانی باشد ولی در گزاره‌ی فردی، فقط و فقط یک فرد باید باشد تا گزاره را فردی بنامیم.<sup>۵</sup>

۲-۳. در دستور زبان به سوره‌های هر،

همه، بعضی، برخی و امثال این‌ها، وقتی که در حالت وابسته قرار بگیرند، «صفت مبهم»

می‌گویند. بعضی از صفت‌های مبهم را جزو صفت‌های پیشین می‌آورند و آن‌ها را

بدین گونه تعریف می‌کنند: «صفت مبهم، کلمه‌ای است که موصوف خود را به صورت

مبهم تعریف و توصیف می‌کند».

اگر به دقت بنگریم کلمات هر، همه،

هیچ، بعضی و برخی موصوف خود را در ابهام فرو نمی‌برند، بلکه نشان می‌دهند

اظهاری که می‌کنیم، کلی است یا اظهاری که می‌کنیم بر «لا اقل یکی» دلالت می‌کند.

### ۳. پای معرفه

چنانچه به واسطه‌ی بند تحدیدی بتوان «آن» را در کنار موصوف بند تحدیدی قرار داد و کلمه را معرفه کرد، چگونه می‌توان پذیرفت که یای آن نکره باشد؟

دلیل دیگری که نمی‌توان پذیرفت که این «ی» نکره باشد، این است که نمی‌تواند در

آزمون یای نکره قرار گیرد؛ زیرا یای نکره باید بتواند جانشین «یک» شود و در سؤال

«کدام؟» قرار گیرد. برای مثال وقتی که می‌گوییم: «مردی را دیدم» می‌توان گفت:

«یک مرد را دیدم». ولی وقتی سؤال

می‌کنیم: «کدام مرد را؟» نمی‌توان آن را معلوم کرد. در صورتی که وقتی می‌گوییم: «مردی را دیدم که داشت سراغ شما را می‌گرفت»، می‌توان گفت:

«یک مرد را دیدم که داشت سراغ شما را می‌گرفت»؛ و البته نمی‌توان گفت: «کدام مرد را؟» زیرا قبلاً به واسطه‌ی بند تحدیدی، «گروه اسمی» مشخص شده است. به همین دلیل به جای «یک» باید «آن» را قرار داد و باید گفت: «آن مردی» را که داشت سراغ شما را می‌گرفت، دیدم. «بدیهی است که آن‌گاه سؤال «کدام؟» نیز ضرورت پیدا نمی‌کند؛ زیرا جواب آن قبلاً به وسیله‌ی بند تحدیدی داده شده است:

آن مردی را دیدم که داشت سراغ شما را می‌گرفت.

پس می‌توان گفت:

بای معرفه، یایی است که به واسطه‌ی بند تحدیدی، می‌توان «آن»، را قبل از گروه اسمی وابسته به بند تحدیدی قرار داد؛ و بدین ترتیب کلمه‌ی مربوط به خود را نیز معرفه می‌کند.<sup>۷</sup>

به همین دلیل هم، آزمون حرف تعریف معرفه و حرف تعریف نکره باید در داخل جمله صورت گیرد. و اگر می‌گوییم «آن مرد»، «مرد» نه به واسطه‌ی «آن»، بلکه به خاطر وجود بند تحدیدی است که معرفه می‌شود (یا به دلیل این که فاقد هرگونه نشانه‌ی نکره است).

۵. همان طوری که «آن مرد» به واسطه‌ی «آن» معرفه نشده است، کلماتی نظیر «هرچه، هرکه، هرکس، همه‌کس، هرچیز، هرآن‌کس، هرآن‌چه، هرآن‌که، و...» به واسطه‌ی «هر» یا «همه» مبهم نشده‌اند، بلکه «چه»، «که»، «کس» و یا «چیز» هستند که بر مبهم بودن خود دلالت می‌کنند. به همین دلیل هم می‌توان گفت:

صفت‌های «هر، همه، بعضی، برخی» وابسته‌هایی وصفی هستند که موصوف خود را از نظر کلی یا جزئی بودن بیان می‌کنند. صفت «هیچ» نیز وابسته‌ای است که بر نفی کلی بودن موصوف خود اشاره می‌کند. بنابراین وقتی می‌گوییم: «هر انسانی خوب است»، یعنی «همه‌ی انسان‌ها خوب هستند / هیچ انسانی نیست که خوب نباشد / برخی انسان‌ها خوب اند.»

۵-۱. صفت‌های «هر، همه، هیچ، بعضی و برخی» را باید چگونه صفت‌هایی نامید؟ همان‌طور که قبلاً هم بیان شد، گزاره‌ها یا کلی هستند یا جزئی و یا فردی. هرگاه بخواهیم گزاره‌ای را از جنبه‌ی کلی یا جزئی بررسی کنیم، در واقع از جنبه‌ی «چندی / کمی / کمیت» باید مورد ارزیابی قرار گیرد. به همین دلیل هم، در کتاب‌های زبان‌شناسی و نیز در «منطق ارسطو» (ارگانون) - واژه‌ی «چندی‌نما» برای این واژه‌ها برگزیده شده است. اما واژه‌ی «پیداگر چندی»<sup>۱۱</sup> واژه‌ی مناسب‌تری است؛ چون مفهوم بهتری را در ذهن جاری می‌سازد.<sup>۱۲</sup>

واژه‌ی «پیداگر» بیانگر مفهوم «تعیین کننده»<sup>۱۱</sup> و واژه‌ی «چندی» بیانگر مفهوم «مقدار و کمیت» است. بدین ترتیب، واژه‌های «هر، همه، هیچ، برخی و بعضی» وقتی که به عنوان صفت در جمله بیایند، «تعیین کننده»<sup>۱۳</sup> یا «پیداگر»هایی هستند که موصوف خود را از لحاظ چندی (مقدار / کمیت) بررسی می‌کنند و یا می‌توان گفت موصوف خود را از لحاظ چندی بیان می‌کنند یا توضیح می‌دهند.

با این توضیحات به ضرس قاطع باید واژه‌های «هر، همه، هیچ، برخی، و بعضی» را صفت‌های «چندی‌نما» یا «پیداگر چندی» و یا صفت‌های «مقدار» نامید.

۵-۲. واژه‌ی «هیچ»<sup>۱۴</sup> از نظر معنا برابر

است با «حتی نه یک»<sup>۱۵</sup> و واژه‌های «برخی و بعضی» نیز برابرند با «لااقل یکی»؛<sup>۱۶</sup> که این خود نیز دلیل دیگری است که در این واژه‌ها مفهوم مقدار وجود دارد و اطلاق مبهم یا نامعین به آن‌ها صحیح نیست.

۵-۳. واژه‌های «فلان و فلانی» را باید صفت‌های نامعین خواند؛ چون «پیداگر چندی» نیستند، بلکه «پیداگر فرد نامعین» هستند.<sup>۱۷</sup>

۵-۴. هرکدام از واژه‌هایی که در «۵-۱»، «۵-۲»، «۵-۳» نام بردیم، اگر عمل جانشینی را بر عهده گیرند، باید نام «ضمیر» را بر آن‌ها نهاد؛ بدین ترتیب که به واژه‌های «همه، هیچ، و بعضی» ضمائر «چندی» یا ضمائر «چندی‌نما» یا ضمائر «مقدار / کمی / کمیت» گفت و واژه‌های «فلان و فلانی» را ضمائر «نامعین» یا «مبهم» نامید.

۵-۵. واژه‌ی «همه» در بعضی از جمله‌ها نقش قیدی دارد که در این صورت قید چندی / مقدار / کمیت است؛ برای مثال: آن‌ها همه آمدند، به جز علی.

۵-۶. واژه‌ی «هیچ» نیز در بعضی از جمله‌ها نقش محوری قید را عهده‌دار می‌شود. به مثال زیر دقت کنید:

هیچ	من	او را تا به حال ندیده‌ام.
هرگز		
اصلاً		
ابتداً		

هیچ وقت

بعضی از دستور دانان «هیچ» را قید نفی دانسته‌اند<sup>۱۸</sup> ولی ما معتقدیم که این واژه - و مترادفات آن - می‌تواند قید تأکید باشد. در ادامه به این بحث خواهیم پرداخت.

۶. «هیچ»، قید نفی یا تأکید؟

در این جا قصد داریم بدانیم که آیا: «هیچ» واقعاً یک «قید نفی» است و آیا لااقل

در همه جا می تواند «قید نفی» باشد؟

برای رسیدن به پاسخ این پرسش ناگزیریم به بحث های دیگری نیز پردازیم تا بتوانیم به خوبی مطلب خود را اثبات کنیم.

۱-۶. نخستین نکته این است که فعل جمله هایی که واژه ی «هیچ» در آن ها به عنوان قید ایفای نقش می کند، بدون این واژه ی قیدی نیز می تواند به صورت منفی ظاهر شود. مثلاً به جای جمله ی: «من هیچ او را تا به حال ندیده ام.»، می توان گفت: «من او را تا به حال ندیده ام.» پس اگر «هیچ» را به عنوان «قید نفی» بپذیریم، باید بگوییم که وجود واژه ی «هیچ» باعث نفی چیزی نشده است.

نکته ی دوم این است که اگر این واژه را قید نفی بدانیم، باید بگوییم همان طوری که قید می تواند فعل، با یک صفت و یا قید دیگری، و حتی یک جمله را توصیف کند، گاهی قیدهایی داریم که بافتی کاملاً آزاد از جمله و اجزای آن دارد. در این صورت، باید گفت: قید گاهی فعل را توصیف می کند و گاهی یک صفت یا قید دیگر و یا یک جمله را، و گاهی نیز هیچ چیز را در جمله توصیف نمی کند؛ مانند قیدهای نفی.<sup>۱۹</sup>

۲-۶. اینک به ذکر دلایل قید تأکید بودن «هیچ» و مترادفات آن می پردازیم: اولاً، همان طوری که قبلاً هم گفتیم، فعل جمله بدون «هیچ» نیز می تواند به صورت منفی بیاید؛

ثانیاً، در منطق کلاسیک ریاضی داریم:  $\neg p = p$  (= نقیض نقیض P می شود P). بنابراین، جمله ای که دارای قید نفی باشد، باید مفهومی مثبت بدهد. برای مثال وقتی که می گوییم: «من هیچ او را تا به حال ندیده ام»، برابر می شود با «من او را تا به حال ندیده ام»؛

ثالثاً، اگر بپذیریم که «هیچ» برای تقویت (تأکید) در نفی فعل آمده است؛ باز هم دلالت

بر تأکید این واژه بر نفی فعل دارد؟

رابعاً، اگر این قیدها را «قید نفی» بنامیم - همان طور که قبلاً هم گفتیم - در این صورت قیدهایی داریم که بافتی کاملاً آزاد از جمله دارند و در این صورت چیزی را مقید نمی سازند، و استعمال اصطلاح دستوری «قید» برای آن ها صحیح نیست؛

خامساً، در جمله هایی نظیر: «آیا [هیچ] از این کار خوشتان می آید؟» در جواب می توان گفت: بله [البته]... یا: نه [اصلاً]... واژه های «البته» و «اصلاً» قیدهایی تأکید هستند که در جواب «هیچ» آمده اند. در آخر باید بگوییم که این واژه و مترادفات آن در جمله هایی با فعل مثبت نیز ظاهر می شوند: «آیا هیچ تا به حال او را دیده ای؟»

با توجه به دلایلی که گفته شد، «هیچ» و مترادفات آن را باید «قید تأکید» نامید؛ نه قید نفی، ولی این بدان معنا نیست که ما در زبان فارسی «قید نفی» نداریم؛ در نمونه های زیر «نه» یک «قید نفی» است:

الف)

«نه هر که ترک کله کچ نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند»

(حافظ)

ب)

«نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرورم که این قدم دارد»

(حافظ)

در جمله ی (الف)، فعل به وسیله ی «نه» نفی شده است. جمله ی (الف) از نظر مفهوم برابر است با «هر که ترک کله کچ نهاد و بد نشست، کلاه داری و آیین سروری نمی داند». و جمله ی (ب) نیز برابر است با: «هر درخت جفای خزان (را) تحمل نمی کند...» با کمی دقت در خواهیم یافت که در هر دو جمله، وقتی فعل منفی شده است، قید نفی که باعث نفی فعل گردیده است، باید حذف شود.

با توجه به مطالب گفته شده، قیدهایی «نه»، «خیر»، «خیر» را باید تنها «قیدهایی نفی» زبان فارسی بدانیم.

۷-۱. اما مطلب به همین جا پایان نمی یابد. ما به این نکته دست یافتیم که ارزیابی قید نفی یا قید تأکید - و یا حتی بعضی از دیگر قیدها - باید در جمله و به وسیله ی «کارکرد» واژه ی قید انجام شود.

۱-۷. به این منظور از منطق موجه کمک خواهیم گرفت چون در منطق موجه گزاره هایی داریم که می تواند به درک بیشتر مطلب و سرانجام آن بینجامد. ادیب سلطانی، ترجمه «منطق ارسطو» می گوید: «هر گزاره ای موجه یا وجهی، مرکب است و دارای دو عامل یا دو گزاره است: گزاره ی وجه که به وجهی اسناد معمول به موضوع مربوط می شود، و دیگری گزاره ی حکم که برون آخته ی (= برون ذهنی، عینی) آن خود اسناد معمول به موضوع است. بر این پایه، حکم در کل چونان موضوع قرار می گیرد و گزاره ی وجه معمول آن است. گزاره ها از جنبه ی چندایی = کمی، کلی و جزئی و فردی اند، و از جنبه ی چونایی = کیفی، آریگویی = موجب و نیگویی = سالب (و معدوله). ولی اگر وجهی آن ها نشان داده شود، «موجه» یا «وجهی» نام می گیرند، و سه گونه اند:

الف) مطلق یا ساده (= واقعی). این وجه معمولانه بیان نمی شود. در معنای چنین است که عمر و باهوش است، گزاره ی عمر و باهوش است، معمولانه بسنده است. ولی در نفی گاه بیان می شود: چنین نیست که عمر و باهوش است / عمر و باهوش نیست. ب) رخداده پذیر، خود گنجاننده ی مفهوم های توانش / امکان، احتمال.

پ) برهانی یا یقینی یا ضروری. در دو حالت اخیر گزاره ی وجه الزاماً در گزاره ی وجهی یا موجه جای می گیرد: «توانستنی



است که عمرو باهوش باشد؛ رخدادپذیر است که عمرو باهوش است / رخدادپذیر است که عمرو باهوش باشد. و بدینسان ارسطو نشان می‌دهد که در نقیض گزاره‌ی وجهی، ادات نفی باید به گزاره‌ی وجه مربوط شود، نه به گزاره‌ی حکم<sup>۲۰</sup>. مثلاً نفی گزاره‌ی: «چنین است که عمرو باهوش است»، می‌شود: «چنین نیست که عمرو باهوش است» و بر همین قیاس.

۷-۲. گزاره‌های وجهی «چنین است که» و «چنین نیست که» قید هستند و چون روی جمله‌ی بعد از خود اثر می‌گذارند، «قید جمله» اند.<sup>۲۱</sup>

جمله‌ی «چنین نیست که هر انسانی خوب است (باشد)»، برابر است با: «نه هر انسانی خوب است» / «هر انسانی خوب نیست». اما به جای جمله‌ی «چنین نیست که هر انسانی خوب نیست»، می‌توان به راحتی گفت: «هر انسانی خوب نیست» / «برخی

انسان‌ها خوب‌اند».

۷-۳. آزمون قید تأکید و قید نفی از طریق منطقی موجه

جمله‌ای که دارای قید نفی باشد، کلیّ جمله مانند یک گزاره‌ی رخدادپذیر عمل می‌کند؛ چون وجود قید نفی در جمله «ضروری» است و فعل را از مثبت به منفی تبدیل می‌کند. ولی جمله‌ای که دارای قید تأکید باشد، چونان یک گزاره‌ی مطلق عمل می‌کند و می‌توان «قید تأکید» را بدون آن که به مفهوم جمله خللی وارد شود، به راحتی حذف کرد: (الف) [بی‌شک] افلاطون از دانشمندان بنام است.

(ب) [نه] او از موضوع اطلاعی ندارد.<sup>۲۲</sup> از نظر ارزش شناسی، برای آزمون قید نفی و تأکید از شیوه‌ی بوده‌اتی باید مدد گرفت. در واقع ارزش قید تأکید یا نفی در بودن یا نبودن آن است. (قید نفی تابع ارزش غیر قابل تجزیه بودن از جمله است و قید

تأکید چنین نیست.)

۷-۴. با توجه به آنچه گفته آمد، با این شیوه‌ی ارزیابی که با کارکرد قید صورت می‌گیرد، می‌توان قید را نفی یا تأکید دانست؛ زیرا اگر قید تأکید باشد، می‌توان به جای آن این علامت (∅) را گذاشت، ولی قید نفی، چون فعل را منفی می‌کند، وجودش ضروری است. البته این شیوه‌ی ارزیابی همیشه و برای انواع قیده‌های دیگر پاسخگو نیست؛ مثلاً در بررسی ارزیابی قید ایجاب و قبول و تصدیق باید از شیوه‌ی مفهومی یاری جست:

(الف) آیا فردا به خانه‌ی ما می‌آیی؟ بله (= قید ایجاب و قبول).

(ب) آیا شما خودتان دیدید که این مرد دوستش را کشت؟ بله (= قید تصدیق).

با توجه به شیوه‌های ارزیابی قید، یک قید می‌تواند در دو جایگاه قرار گیرد. با این حال باید یک طرح کلی از انواع قید در دست

پانویس‌ها:

۱. مجله‌ی زبان‌شناسی: بند موصولی و مشخص‌سازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی، صص ۱۵۱-۱۴۹.
۲. ر. ک: راهنمای آماده ساختن کتاب، ص ۷۹.
۳. همان؛ ونیز. ر. ک: مجله‌ی زبان‌شناسی: بند موصولی و مشخص‌سازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی، صص ۱۵۱-۱۴۹.
۴. اصطلاح «پسوندهای نحوی» از مشکوة‌الدینی است. ر. ک: دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری).
۵. ر. ک: مدخل منطق صورت، صص ۲۳۲-۲۳۶.
۶. ر. ک: فارسی و آیین نگارش (۵)، سال سوم (نظام جدید آموزش

- متوسطه، شاخه‌ی نظری)، تألیف ۱۳۷۵، صص ۱۹۶ و ۱۹۷، و نیز ۲۱۳ و ۲۱۴.
۷. اگر بپذیریم که پای معرفه نیز داریم، پس «یک» حرف تعریف معرفه نیز داریم؛ مثلاً در جمله‌ی «دیشب» یک سگی (را) که هار بوده است، کشته‌اند.
- (مثال از مقاله‌ی بند موصولی و...) که می‌توان گفت: دیشب [آن] یکی سگی را که هار بوده است، کشته‌اند.
۸. وجود پای معرفه بدون بند تحدیدی نیز به صورت نادر در متون قدیم کاربرد داشته است؛ از جمله بعد از آن، هدهد سخن را ساز کرد. بر سر کرسی شد و آغاز کرد هدهدی با تاج چون بر تخت شد
- هر که رویش دید عالی بخت شده اسم جنس، معرفه و نکره، ص ۲۶.
۹. ر. ک: منطقی ارسطو (آرگانون)، ص XXV (پیشگفتار مترجم).
۱۰. همان.
۱۱. واژه‌ی «کمی‌نما» نیز با واژه‌های «چندی‌نما» و «پیداگر چندی» برابر است. زبان‌شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی)، ص ۴۵۴.
۱۲. اصطلاح «تعمین‌کننده» از احمد شفایی است. مبانی علمی دستور زبان فارسی، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ و نیز صص ۱۴۱ و ۱۴۲.
۱۳. در مقابل اصطلاح «تعمین‌کننده» (=صفت)، می‌توان «تعمین‌شونده» را برای موصوف به کار برد. همان، ص ۱۴۲.

۱۴. وقتی که صفت واقع می‌شود.
۱۵. برای واژه‌ی «هیچ» بدین معنا. «سنجش خردناب» ترجمه‌ی ادیب سلطانی.
۱۶. ر. ک: مدخل منطق صورت، از غلامحسین مصاحب، ص ۲۳۴. در ضمن باید گفت: «عرفاً لفظ بعض» [یا امثال آن] در موردی استعمال می‌شود که بیش از یکی و کمتر از همه مراد باشد؛ همان، ص ۲۳۴.
۱۷. اگر این واژه‌ها بر فرد معین دلالت کنند، آن‌گاه ضمیر معین (پیداگر معین) هستند. «فلانی را بسه» (؟)
۱۸. ر. ک: پنج استاد، ج ۲، ص ۶۶.
۱۹. ر. ک: رشد ادب فارسی: پیوندهای زبان فارسی، از همین

داشت تا بتوان گفت قید مورد نظر، «چگونه قیدی» است و جزو کدام یک از انواع قید- از نظر مفهوم- می‌تواند قرار گیرد.

۷-۵. بر اساس مطالبی که گفته شد، می‌توان تقسیم‌بندی زیر را- از نظر مفهوم- ارائه کرد: ۱- الف) قید تأکید بر نفی: قیدهایی هستند که برای تقویت نفی یک فعل می‌آیند؛ به شرطی که با فعل منفی آمده باشند. این قیدها عبارتند از: هرگز، هیچ، ابداً، اصلاً، و...

۱- ب) قید تأکید بر یقین: قیدهایی هستند که برای ایجاد و یقین فعل می‌آیند؛ اگر با فعل‌های مثبت به کار بروند. این قیدها عبارتند از: حتماً، یقیناً، مسلماً، البته، بی‌شک، بی‌تردید، و...

۲. قیده‌های نفی: نه، خیر، نه‌خیر.

۳. قیده‌های ایجاب و قبول و تصدیق:

آری / آره، بله / بلی.

۷-۶. آخرین نکته این‌که قیده‌های

موصولی، عامل‌هایی را تشکیل می‌دهند که چونان عامل‌های «ضروری» / «رخدادپذیر» در گزاره‌های وجهی، در گزاره‌های رخدادپذیر عمل می‌کنند. در واقع «قیده‌های موصولی» باعث تشکیل گزاره‌های وجهی می‌شوند و گزاره‌های رخدادپذیر را در زبان طبیعی فارسی دارای تنوع بیشتری می‌سازند.

نکته‌ی مهم دیگری که باید عنوان شود این است که قیده‌های موصولی وقتی هویت پیدا می‌کنند که قابلیت ترکیب با عامل ربطی را در خود داشته باشند؛ مثلاً در جمله‌ی: «البته که دعوت شما را می‌پذیرم»، بدون شک واژه‌های «البته» (قید تأکید) و «که» (عامل ربطی) قابلیت تلفیق را ندارند؛ چون قادر به تشکیل جمله‌ها یا گزاره‌ی رخدادپذیر نیستند.

به گزاره‌هایی که دارای یکی از قیده‌های موصولی‌اند، «بند قییدی» (adverbial)

clause) باید گفت که با گزاره‌های وجه، در گزاره‌های وجهی برابری می‌کند.



۱۳. قریب، عبدالعظیم؛ و دیگران. پنج استاد. کتاب‌فروشی مرکزی. تهران: ۱۳۵۰.

۱۴. مشکور، محمدجواد. دستورنامه (در صرف و نحو فارسی). انتشارات شرق. چ دوم.

۱۵. مشکوة‌الدینی، مهدی. دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری). انتشارات دانشگاه فردوسی. مشهد: ۱۳۶۶.

۱۶. مصاحب، غلامحسین. مدخل منطق صورت. انتشارات حکمت. تهران: چ دوم، ۱۳۶۶.

۱۷. معین، محمد. فرهنگ فارسی (متوسط). امیرکبیر. تهران: چ ششم، ۱۳۶۳.

۱۸. اسم جنس، معرفه و نکره. امیرکبیر. تهران: چ سوم، ۱۳۵۶.

۷. تاج‌الدینی، داریوش. رشد آموزش ادب فارسی: بیونده‌های زبان فارسی؛ پاییز ۱۳۷۸، ش پیاپی ۵۲.

۸. دبیر سیاقی، سیدمحمد. لغتنامه‌ی فارسی.

۹. مؤسسه‌ی لغتنامه‌ی دهخدا. تهران: چ اول، ۱۳۶۵.

۱۰. سلطانی گردفرامری، علی؛ و دیگران. فارسی و آیین نگارش ۵. دفتر چاپ و توزیع کتاب‌های درسی، ۱۳۷۵.

۱۱. شفایی، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی. انتشارات نوین. تهران: چ اول، ۱۳۶۳.

۱۲. عباسی، آریتا. مجله‌ی زبان‌شناسی: بند موصولی و مشخص‌سازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی، آذر ۱۳۷۶.

۱۳۵۴.

۳. رساله‌ی وین. مرکز ایرانی مطالعه‌ی فرهنگ‌ها. تهران: چ اول، ۱۳۵۹.

۴. ارسطو (آریستوتلس). منطق ارسطو (آرگانون). ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. انتشارات نگاه. تهران: چ اول، ۱۳۷۸.

۵. اسمیت، نیل-دیردری ویلسون. زبان‌شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی). ترجمه‌ی ابوالقاسم سهیلی، عل اشرف صادقی، علی صلحجو، مجدالدین کیوانی، یحیی مدرسی، رضا نیلی‌پور. انتشارات آگاه. تهران: چ اول، پاییز ۱۳۶۷.

۶. بزرگمهر، منوچهر فلسفه‌ی تحلیلی منطقی. خوارزمی. تهران: چ دوم، ۱۳۵۷.

نگارنده، پاییز ۱۳۷۸، ش ۵۲.

۲۰. ر. ک: منطق ارسطو (آرگانون)، ص ۲۰۳ و ۲۲۰، ح ۷.

۲۱. ر. ک: رشد ادب فارسی، ش ۵۲.

۲۲. جمله‌ی «نه، به هیچ وجه، او از موضوع اطلاعی ندارد (بی‌اطلاع است)» دارای دو قید تأکید است: «نه» و «به هیچ وجه».

#### منابع

۱. ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. راهنمای آماده ساختن کتاب. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران: ویراست دوم، ۱۳۷۴.
۲. درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی. امیرکبیر. تهران: چ اول،